

اصلاحگری و ماندگاری تحلیل رویدادهای سیاسی اخیر از منظر مسائل اجتماعی

سیدحسین سراج‌زاده



از روزهای پراشتهای انتخابات در خرداد ماه تا به امروز، جامعه ایران شاهد رویدادهایی بوده است که در دهه‌های اخیر کم‌سابقه یا بی‌سابقه بوده‌اند. پیش از انتخابات، گردهمایی‌های بزرگ انتخاباتی، مناظره‌های داغ تلویزیونی، کارناوال‌های پرشکوه رنگین و شاد و نسبتاً آرام روزانه و شبانه انتخاباتی، همراه با نوعی احساس رهایی و سرخوشی، اقبال کم‌سابقه دانشگاهیان به رقابت‌های انتخاباتی و... همگی حکایت از یک بسیج عمومی کم‌سابقه انتخاباتی داشت؛ اما پس از انتخابات، اعتراض به نتایج اعلام شده، با حضور متوالی و انبوه گروه‌هایی از مردم در خیابان‌ها و پشت‌بام‌ها و تداوم این حضور در مناسبت‌های خاص از یک‌سو و بسیج همه ظرفیت‌های رسمی و تبلیغاتی برای کنترل، مهار و سرکوب این اعتراض‌ها از سوی دیگر، همه از شکل‌گیری یک جنبش اجتماعی-سیاسی برداشته حکایت دارند.

این پدیده‌ها در سپهر سیاست جای دارند و در بدو امر، پدیده‌هایی سیاسی به شمار می‌روند. با وجود این، رویدادهای سیاسی را می‌توان با ارجاع به زمینه‌ها و شرایط اجتماعی، تبیین جامعه‌شناختی نیز کرد. در این صورت، ناآرامی‌ها و جنبش‌های سیاسی، دیگر مسائلی صرفاً سیاسی و نتیجه رقابت معطوف به قدرت نیروهای داخلی و خارجی نیستند، بلکه مسائلی اجتماعی و بازتأمین و معرف تضادهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و عدم تعادل‌های ساختار سیاسی و اجتماعی هستند. طبیعتاً چنین رویکردی به ناآرامی‌های سیاسی، عرصه را برای تحلیل‌های همه‌جانبه‌تر آن‌ها مهیا می‌کند و زمینه را برای ارائه راه‌حل‌های اجتماعی و نه صرفاً سیاسی، هموار می‌سازد. در این نوشتار رویدادهای سیاسی بعد از انتخابات، به عنوان یک مسأله اجتماعی و بر اساس دو رویکرد بی‌سازمانی اجتماعی و تضاد ارزشی مورد تحلیل قرار می‌گیرند.

در میان رویکردهایی که برای تحلیل مسائل اجتماعی وجود دارد، رویکرد بی‌سازمانی اجتماعی یکی از رویکردهای کلاسیک مطرح است که بسیار هم

تأملات ایرانی

اصلاحگری و ماندگاری

سیدحسین سراج‌زاده

انقباض گفتمانی و انفجار خرده‌روایت‌های دینی

محمدامین قائمی‌زاد

وجوه جامعه‌شناختی اندیشه بازرگان

حمیدرضا جلالی‌پور

مورد استفاده قرار می‌گیرد. فرض رویکرد بی‌سازمانی اجتماعی آن است که جامعه به طور معمول دارای نوعی سازمان‌یافتگی است و اجزا و عناصر آن در یک هماهنگی و تعادل نسبی و یویا به سر می‌برند. هر نوع تغییر در یک بخش یا بخش‌هایی از نظام اجتماعی، تعادل و هماهنگی را از بین می‌برد. این ناهماهنگی و عدم تعادل منشا بروز مسائل و مشکلاتی است که تنها با ایجاد تغییرات مناسب در اجزای دیگر، قابل تعدیل و حل هستند. این تغییرات اگر بهنگام صورت نگیرند، زمینه‌ساز ایجاد بحران در نظام اجتماعی و سیاسی، کاهش کارایی نظام و در نهایت فروپاشی آن خواهند بود.

در رویکرد بی‌سازمانی اجتماعی، مدل‌های مختلفی برای تبیین بی‌سازمانی وجود دارد؛ برخی بر قواعد و هنجارهای اجتماعی تاکید دارند و آن‌ها را تنظیم‌کننده روابط اجزای یک نظام اجتماعی می‌دانند. در این صورت، بی‌سازمانی حالتی است که در آن قواعد و مقررات و هنجارها، به دلایلی اعتبار و کارایی خود را از دست بدهند و نتوانند نقش خود را در تنظیم روابط افراد و نهادها ایفا کنند. مباحث دورکیم درباره انومی، سرمشا این گرایش است. در عین حال، برخی صاحب‌نظران در این رویکرد بر عدم تعادل‌های بخش‌های مختلف نظام اجتماعی تاکید دارند. آگ برن با طرح بحث پس‌افتادگی فرهنگی^۱، ناهماهنگی بین بخش مادی فرهنگ را که به سرعت تغییر می‌کند، با بخش غیرمادی که کندتر دگرگون می‌شود منشا بروز مشکلات اجتماعی می‌داند (Ogburn, 1962). مرتون ناهماهنگی بین اهداف فرهنگی و وسایل رسیدن به آن‌ها را زمینه‌ساز بروز کجروی، جرم و مسائل اجتماعی می‌شمارد (1980). مارتون (Merton, 1936) چالمرز جانسون نظام اجتماعی و خرده‌نظام‌های آن را دارای دو بخش متمایز نظام ارزشی و نظام تقسیم کار یا شرایط محیطی می‌داند و بر این باور است که چنانچه این دو سازگار و هماهنگ نباشند، نظام اجتماعی و بخصوص نظام سیاسی با مسائل فراوانی روبرو می‌شود که ممکن است به بروز انقلاب و فروپاشی آن بینجامد (جانسون، 1363؛ بشریه، 1372).

جدول ۱: مدل‌های مختلف اجزای نظام اجتماعی که ناهماهنگی بین آن‌ها مساله‌ساز است

آگ برن (۱۹۹۳): بخش مادی فرهنگ	-----	بخش غیرمادی فرهنگ
مرتون (۱۹۸۰): اهداف فرهنگی	-----	وسایل نهادی شده برای رسیدن به اهداف
جانسون (۱۳۶۳): نظام ارزشی	-----	نظام تقسیم کار

در این بحث بر مدل چالمرز جانسون که برای تبیین مسائل اجتماعی و مشکلات مربوط به خرده‌نظام سیاسی مناسب‌تر است و اساساً برای آن‌ها طراحی شده، تاکید می‌شود. به نظر او، نظام تقسیم کار ناظر به روابط نقش‌ها و روندهای مربوط به تقسیم کار است. نظام تقسیم کار در عرصه سیاست، همان نظام سیاسی و حکومتی مستقر و قواعد مربوط به تفویض نقش‌ها و انتخاب مدیران و حاکمان و نحوه رقابت بر سر قدرت و تقسیم آن است. نظام ارزشی، مجموعه باورها و نمادهای توجیه‌کننده یک نظام تقسیم کار است. یک نظام به شرطی با ثبات و کارا خواهد بود که این دو جزء (نظام ارزشی و نظام تقسیم کار) هماهنگ باشند؛ به عبارت دیگر، نظام ارزشی مردم یا بخش قابل توجهی از آنان نظام تقسیم کار و شرایط محیطی را موجه بدانند. فرض رویکرد بی‌سازمانی که با واقعیت جهان اجتماعی در دوره جدید تطابق دارد، این است که هماهنگی بین اجزا، صورتی دائمی ندارد. این هماهنگی به دلیل دگرگونی‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی درون‌زا یا بیرون‌زا برهم می‌خورد. معمولاً عوامل دگرگون‌ساز، نظام ارزشی را دستخوش تغییر می‌کنند، به نحوی که نظام تقسیم کار مستقر را ناموجه جلوه می‌دهند. به این ترتیب نظام اجتماعی و سیاسی دچار عدم تعادل می‌شود. این عدم تعادل، نظام اجتماعی و سیاسی را نامشروع، ناکارآمد و بحرانی می‌سازد و با ایجاد شرایط انومی، افراد را از نظر امنیت و آرامش روانی در وضعیت

دشواری قرار می‌دهد که خود منجر به بروز کج‌فشاری‌های اجتماعی می‌شود. تا زمانی که نظام تقسیم کار یا تغییراتی با نظام ارزشی مردم هماهنگ نشود، این مشکلات حل نشده باقی می‌مانند. در چنین وضعیتی چند حالت محتمل است:

۱. بروز تغییرات تدریجی هدایت شده (اصلاح) و ایجاد تعادل جدید؛

۲. مقاومت در برابر اصلاح که بسته به شرایط دیگر، می‌تواند به دو صورت ادامه یابد:

۲.۱. ادامه وضع موجود و تداوم مسائل و مشکلات به صورت مزمن همراه با وجهات و مشروعیت کارایی حداقلی؛

۲.۲. فلج شدن نظام اجتماعی و سیاسی و فروپاشی (راینگتن و واینبرگ، ۱۳۸۳: ۵۲-۵۱).

رویکرد مهم دیگری که در جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی مطرح است، رویکرد تضادی است؛ بر اساس این رویکرد، جامعه متشکل از گروه‌های اجتماعی متفاوتی است که دارای علایق و ارزش‌ها و منافع مختلف و متضادی هستند (راینگتن و واینبرگ، ۱۳۸۳: ۵۲-۵۱). هر تغییر و تحول اجتماعی، عملاً در راستای منافع و ارزش‌های گروه‌هایی خاص و علیه منافع و ارزش‌های گروه‌های دیگر است. در نتیجه جامعه همواره صحنه تعامل، رقابت و ستیز گروه‌های مختلفی است که هم عامل برخی تغییرات اجتماعی و عامل به هم خوردن تعادل‌های پیشین هستند و هم در مقابل برخی تغییرات ایستادگی می‌کنند. رویدادها و تحولات اجتماعی و سیاسی، نتیجه این تعامل‌ها، رقابت‌ها و ستیزها هستند. وقتی دو یا چند گروه در وضعیت تعارض جدی منافع و ارزش‌ها قرار می‌گیرند، رقابت‌ها صورت پر تنش و ستیزه‌جویانه‌ای پیدا می‌کنند و مسائل اجتماعی بسیاری به بار می‌آورند. در چنین شرایطی، دو حالت یا راه‌حل کلی محتمل است:

۱. معامله و چانه‌زنی بدون توسل به خشونت و بر اساس روندهای دموکراتیک؛

۲. استفاده از قدرت عریان و کنترل اوضاع توسط گروهی که منابع قدرت بیشتری در اختیار دارد.

پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ را می‌توان نتیجه بی‌توجهی نظام سیاسی پیشین به تغییرات بنیادین اقتصادی- اجتماعی و عدم ارائه پاسخ مناسب و بهنگام اصلاحی به عدم تعادل‌های موجود در جامعه و در نظام جهانی دانست. همچنین این انقلاب، نتیجه تعارض آشفتگی‌ناپذیر نظام سیاسی حاکم و مردم بود. این پیروزی سرآغاز یک تعادل جدید برای استقرار آرمان‌های تاریخی مردم ایران به شمار می‌رفت؛ آرمان‌هایی که به نوعی بازنمای ارزش‌های سنتی دینی (اخلاق و معنویت) و ارزش‌های جدید جهانی (آزادی و مردم‌سالاری) بود و متناسب با فهم و دریافت آن روز جامعه، به نوعی در قانون اساسی جمهوری اسلامی تبلور پیدا کرد. اما پویایی اجتماعی همواره تعادل‌های قبلی را بر هم می‌زند.

اگر از منظر رویکرد بی‌سازمانی اجتماعی با تاکید بر تغییرات موجد شرایط جدید و برهم‌زننده تعادل پیشین صحبت کنیم، باید گفت در دهه‌های گذشته تغییرات مهمی در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی رخ داده است. طی سه دهه گذشته، تحولات اجتماعی گسترده و ژرفی مثل افزایش شدید نسبت شهرنشینی، گسترش آموزش عمومی و تحصیلات دانشگاهی، گسترش حضور زنان در عرصه اقتصاد و اجتماع، دسترسی گسترده به رسانه‌های مدرن مثل اینترنت و ماهواره، افزایش ارتباطات و مسافرت‌ها به کشورهای دیگر، مشکلات مزمن اقتصادی مثل نرخ دو رقمی تورم و بیکاری و افول ایدئولوژی‌های انقلابی در سطح داخلی و خارجی، جامعه ایران را به شدت دگرگون کرده و ناسازها و عدم تعادل‌های جدیدی در جامعه ایران به وجود آورده است. مهم‌ترین نتایج این تغییرات، ایجاد تحولات ارزشی و نگرشی در

سطحی گسترده و تقویت تکرر چندفرهنگی شدن جامعه و افزایش مطالبات سیاسی و اجتماعی است. این تغییرات ایجاد شده برگشتناپذیر هستند و حتی روندی رو به رشد دارند. بنابراین لازم است متناسب با این تغییرات در شرایط محیطی و نظام تقسیم کار نیز تغییراتی صورت گیرد و اصلاحاتی اعمال شود تا نظام اجتماعی - سیاسی دچار عدم تعادل های جدی و در نتیجه بحران نشود. رویانداها و صف آرایی های سیاسی دهه ۷۰ به این سو را می توان نتیجه این تحولات دانست. به تعبیر چالمرز جانسون، این تغییرات که برخی درون زو و برخی بیرون زو هستند باعث شده اند بین نظام ارزشی بخش های قابل توجهی از مردم و نظام تقسیم کار و شرایط محیطی، ناهماهنگی ها و تنش هایی در عرصه سیاست به وجود آید. از منظر تضاد سیاسی هم تضاد منافع و ارزش های گروه های مختلف اجتماعی و سیاسی در حدی گسترده شده که به درون نیروهای سازنده و مستقر ساز نظام جمهوری اسلامی رسیده است و آنان را دچار صف آرایی هایی جدی در برابر یکدیگر کرده است.

در مواجهه با این شرایط، در درون نظام سیاسی برآمده از انقلاب دو جریان اصلاحگرایی و اصولگرایی شکل گرفته که دو پاسخ متفاوت به این تحولات می دهند. اصلاحگرایان کسانی هستند که مسائل اجتماعی - سیاسی موجود در جامعه را عمدتاً ناشی از این تغییرات و عدم تعادل ها می دانند و راه غلبه بر آن ها را اعمال اصلاحات در نظام سیاسی اجتماعی و ایجاد تعادل های جدید می دانند. به عبارت دیگر، آنان مسائل و بحران ها را بیشتر تبیین جامعه شناختی می کنند و به این امر توجه دارند که تلاش برای ایجاد یکدستی و همانندی در جامعه امروز، با مقتضیات ساختنی دنیای جدید ناسازگار است و نظام اجتماعی را با بحران های بیشتری مواجه می کند. اگر از اصطلاحات دور کیمی استفاده کنیم می توان گفت آنان می دانند انسجام مکانیک که مبنایش همانندی همه افراد یک جامعه از نظر بلور به مجموعه واحدی از نظام های ارزشی و هنجاری است در دنیای کنونی ناممکن است و باید در پی نوعی انسجام اجتماعی بود که تفاوت های فردی و حقوق برابر افراد و گروه ها را به رسمیت بشناسد و در عین به رسمیت شناختن فردیت همه نوعی پیوند اجتماعی ایجاد کند (انسجام ارگانیک). اصولگرایان اما مدلی از انسجام را در ذهن دارند که بر اساس آن، همه باید به میزان بالایی همبند و یکسان و تابع نظام ارزشی و برداشت ها و سلاقی یکسانی باشند یا دست کم ناهمبندی ها و تفاوت های خود را در عرصه اجتماع و سیاست در قالب های بسیار محدود و هدایت شده ای بروز دهند. هر تغییر و اصلاحی در شرایط محیطی و نظام تقسیم کار سیاسی، از این نظر به معنی دست کشیدن از اصولی است. ایشان مسائل و مشکلات را ناشی از عملکرد نوظلمه آمیز دشمنان خارجی و ایادی و فریب خورده گان آن ها در داخل می دانند و به عبارت دیگر، یک تبیین صرفاً سیاسی و امنیتی از مسائل و بحران ها ارائه می کنند. در مواجهه با شرایط بحرانی و ناآرامی های دامنه دار بعد از انتخابات که نظام سیاسی را با مشکلاتی مواجه ساخته است، در ارتباط با ترکیب راه حل های مطرح شده در دو رویکرد مورد بحث می توان چهارگانه مندرج در جدول شماره ۲ را متمایز کرد.

جدول ۲: ترکیب راه حل های رویکرد بی سازمانی اجتماعی و تضاد ارزشی

راه حل ها	بی سازمانی	
	اصلاح نظام	مقاومت در برابر اصلاح
تضاد ارزشی	تقسیم کار	نظام تقسیم کار
	چهارم نیروی دموکراتیک	اصلاحگرایی
	توسل به زور	انقلابی گرایی
		محافظه کاری
		بنیادگرایی

آنچه در ایران امروز در سپهر سیاست و سپهر عمومی جریان دارد و معادله جنبش اصلاحی و ضد جنبش را ایجاد می کند، باز نمای عدم تعادل های ایجاد شده و صف آرایی جریان های چهارگانه فوق است. در این میان به نظر می رسد در طرف حکومت با وجود حضور و فعالیت محافظه کاران، ابتکار عمل با جریان بنیادگراست. همچنین، در طرف جنبش اعتراضی، گرایش غالب با اصلاحگرایی است.

اگر از منظر رویکرد بی سازمانی اجتماعی به موضوع بنگریم، اصلاحگری همواره پاسخی معقول و بهنگام به ضرورت های اجتماعی و تاریخی است. در نتیجه اصلاحگران در پی ایجاد تغییرات لازم برای رسیدن به یک تعادل و هماهنگی جدید در نظام اجتماعی - سیاسی و حفظ کارایی، وجاهت و ماندگاری نظام هستند. از سوی دیگر، از منظر تضاد ارزشی، اصلاحگری باز نمای تفکری عقلانی برای عقب نشینی های بهنگام و فدا کردن منافع کمتر برای حفظ ارزش ها و منافع برتر است. این راه ماندگاری نظام سیاسی برخاسته از انقلاب را تضمین می کند و پویایی لازم برای سازگاری با شرایط جدید را در آن ایجاد می نماید. به نظر می رسد عدم تعادل های ایجاد شده گسترده تر و عمیق تر از آن هستند که بتوان آن ها را به طرح و نقشه بیگانگان و نیروهای خاص سیاسی نسبت داد و ناآرامی های سیاسی برآمده از آن ها را با توسل به قدرت تمام عیار به صورت موثر و بلندمدت مهار کرد. ممکن است بتوان با توسل به اعمال زور در حدی گسترده اوضاع را به ظاهر متعادل نشان داد و این جنبش را مهار کرد، اما به دلیل پاسخ ندادن به مطالبات اجتماعی و سیاسی گسترده ناشی از تحولات اجتماعی که پیش تر به آن ها اشاره شد، این تعادل ناپایدار و شکننده خواهد بود. انقلاب اسلامی و نظام برخاسته از آن با نقد اخلاقی نظام های سیاسی و اجتماعی رقیب متولد شده است و داعیه اصلی اش تأکید بر معنویت و اخلاق، به عنوان مضمون اصلی دیانت بوده است. اعمال گسترده زور به عنوان راه حل مسائل اجتماعی و سیاسی که بخش بزرگی از مردم درگیر آن هستند، علاوه بر کاهش کارایی، اعتبار اخلاقی آن را زیر سوال خواهد برد و این عارضه ای است که در صورت تفاوت، از جمهوری اسلامی تنها نمی بقی خواهد گذارد. از این رو، پاسخ اصلاحگرایان برای ماندگاری همراه با وجاهت اخلاقی و کارایی نظام سیاسی و تضمین مصالح عالی جامعه ایران، پاسخ موثرتری است و از حیث مصلحت گرایی (پراگماتیک) هم به صلاح نظام جمهوری اسلامی ایران نزدیک تر است.

هر چند برای اتخاذ یک رویکرد اصلاحگرا به عنوان سیاست رسمی، فرصت های فراوانی از دست رفته و هزینه های سنگینی بر نظام و جامعه تحمیل شده، اما با توجه به گرایش عمومی جنبش اجتماعی پس از انتخابات به اصلاح و پرهیز از خشونت و انقلابی گری و حضور موثر چهره های شاخص نظام جمهوری اسلامی ایران در این جنبش، هنوز فرصت هایی برای اتخاذ این رویکرد وجود دارد. فرصت هایی که از دست دادن آن ها پرهزینه و بحران آفرین خواهد بود.

پانوشت ها

1. Social Disorganisation
2. Value Conflict
3. Cultural lag

منابع

- بشیریه حسین: انقلاب و بسیج سیاسی، تهران، نشر بگام، ۱۳۷۲.
جانسون، چالمرز: تحول انقلابی: بررسی نظری بدیده انقلاب به ترجمه حمید الیاسی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
راینکتن، ارل و مارتین ولینبرگ: رویکردهای نظری هفتگانه در بررسی مسائل اجتماعی، ترجمه رحمت الله صدیق سروستانی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.
Merton, Robert K.: "Social Structure and Anomie" in Traub, Stuart H. & Little Craig B. (eds.): *Theories of Deviance*, New York: F. E. Peacock, 1980.